

# جزوه عربی پایه نهم

تهیه کننده : محمد علمدار

# بسم الله الرحمن الرحيم

## جزوه ترجمه عربی نهم

تهیه کننده: ممد علمدار

**قابل توجه همکاران محترم و دانش آموزان گرامی :**

\_\_ استفاده از این جزوه کاملاً رایگان بوده و کسی حق خرید و فروش آن را ندارد.

\_\_ هرگونه کپی برداری بدون ذکر منبع، شرعاً و قانوناً مجاز نمی باشد.

پاییز ۱۴۰۳

## الدرس الاول: درس اول

مراجعةُ تروس الصف السابع و الثامن : دوره (ياد آوري) دروس كلاس هفتم و هشتم

أهلاً وسهلاً: خوش آمدید

يَبْتَدِيُ الْعَامُ الدَّرَاسِيُّ الْجَدِيدُ. يَذْهَبُ الطُّلَابُ وَ الطَّالِبَاتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ بِفَرَحٍ؛ هُمْ يَحْمِلُونَ حَقَائِبَهُمْ وَ يَمْشُونَ عَلَى الرَّصِيفِ وَ يَعْبُرُونَ مَمَرِ الْمَشَاةِ لِلْعُبُورِ الْأَمِنِ.

سال تحصیلی جدید شروع می شود . دانش آموزان پسر و دختر باخوشحالی به مدرسه می روند، آنها کیف هایشان را برمی دارند. و در پیاده رو راه می روند و برای عبور امن از گذرگاه پیاده عبور می کنند.

الشُّوَارِعُ مَمْلُوءَةٌ بِالْبَنِينَ وَ الْبَنَاتِ. يَبْتَدِيُ فَصْلُ الدَّرَاسَةِ وَالْقِرَاءَةِ وَ الْكِتَابَةِ وَ فَصْلُ الصَّدَاقَةِ بَيْنَ التَّلَامِيذِ.

خیابان ها پر از پسران و دختران است. فصل درس خواندن و خواندن و نوشتن و فصل دوستی میان دانش آموزان آغاز می شود.

( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ) به نام خداوند بخشنده مهربان

أَبْدَأُ بِاسْمِ اللَّهِ كَلَامِي      أَذْكُرُ رَبِّي عِنْدَ قِيَامِي

با نام خدا سختم را آغاز می کنم. پروردگارم را هنگام برخاستن یاد می کنم.

أَبْدَأُ بِاسْمِ اللَّهِ دُرُوسِي      أَذْكُرُ رَبِّي عِنْدَ جُلُوسِي

با نام خدا درس هایم را آغاز می کنم. پروردگارم را هنگام نشستن یاد می کنم

أَقْرَأْ بِاسْمِ اللَّهِ كِتَابِي      أَسْأَلُ رَبِّي حَلَّ صِعَابِي

کتابم را با نام خدا می خوانم. از پروردگارم، حلّ سختی هایم را درخواست می کنم.

مَكْتَبُنَا نُورٌ وَ حَيَاةٌ      فِيهِ دُعَاءٌ، فِيهِ صَلَاةٌ

مکتب ما روشنایی و زندگی است. در آن دعاست، در آن نماز است.

فِيهِ عُلُومٌ، فِيهِ كَمَالٌ      فِيهِ كُنُوزٌ، فِيهِ جَمَالٌ

در آن دانش ها و کمال هست. در آن گنج ها و زیبایی هست.

يَخْرُجُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ      وَ يُدْرَسُ فِيهِ الْحُكْمَاءُ

دانشمندان از آن فارغ التحصیل می شوند و حکیمان در آن تدریس می کنند.

هَا كُتُبِي أَنْوَارُ سَمَائِي      مَرَحْمَةٌ، كَنْزٌ، كَدَوَائِي

هان: کتاب هایم روشنایی های آسمانم، و مهربانی و گنج، مانند دارویم هستند.

أَبْدَأُ بِاسْمِ اللَّهِ أُمُورِي      فَاسْمُ إِلَهِي، زَادَ سُورِي

با نام خدا کارهایم را آغاز می کنم. پس نام خدایم، شادی ام را زیاد کرد.



## الدرس الثاني: درس دوم

### العُبورُ الآمنُ : عبور ایمن

رَجَعَ سَجَادٌ مِنَ الْمَدْرَسَةِ حَزِينًا؛ عِنْدَمَا جَلَسَ عَلَى الْمَائِدَةِ مَعَ أُسْرَتِهِ، بَدَأَ بِالْبُكَاءِ فُجْأَةً وَ ذَهَبَ إِلَى غُرْفَتِهِ؛

سجاد با ناراحتی از مدرسه برگشت؛ وقتی که همراه خانواده اش بر سر سفره غذا نشست، ناگهان شروع به گریه کرد و به اتاقش رفت.

ذَهَبَ أَبُوهُ إِلَيْهِ وَ تَكَلَّمَ مَعَهُ وَ سَأَلَهُ: «لِمَاذَا مَا أَكَلْتَ الطَّعَامَ؟!»

پدرش نزد او رفت و با او سخن گفت و از او پرسید: « چرا غذا نخوردی؟! »

أَجَابَ: «هَلْ تَعْرِفُ صَدِيقِي حُسَيْنًا؟»

پاسخ داد: « آیا دوستم، حسین را می شناسی؟ »

قَالَ: « نَعَمْ؛ أَعْرِفُهُ؛ هُوَ وَلَدٌ ذَكِيٌّ وَ هَادِيٌّ. مَاذَا حَدَّثَ لَه؟ »

گفت: « بله؛ او را می شناسم؛ او پسری باهوش و آرام است. چه اتفاقی برایش افتاده است؟ »

أَجَابَ سَجَادٌ: «هُوَ رَقَدَ فِي الْمُسْتَشْفَى؛ صَدَمَتْهُ سَيَّارَةٌ؛

سجاد جواب داد: « او در بیمارستان بستری شده است؛ ماشینی با او تصادف کرده است؛ »

وَقَعَتِ الْحَادِثَةُ أَمَامِي؛ عِنْدَمَا شَاهَدْتُهُ عَلَى الرَّصِيفِ الْمُقَابِلِ؛ نَادَيْتُهُ؛

حادثه جلوی من اتفاق افتاد؛ وقتی که او را در پیاده روی مقابل دیدم؛ صدایش زدم؛

فَقَصَدَ الْعُبُورَ بِدُونِ النَّظَرِ إِلَى السَّيَّارَاتِ وَ مِنْ غَيْرِ مَمَرٍ الْمَشَاةِ :

پس بدون نگاه کردن به ماشین ها و عبور از غیر گذرگاه عابر پیاده، تصمیم به رد شدن گرفت.

فَقَرُبَتْ مِنْهُ سَيَّارَةٌ وَ صَدَمَتْهُ. كَانَتْ سُرْعَةُ السَّيَّارَةِ كَثِيرَةً.

پس اتومبیلی به او نزدیک شد و با او برخورد کرد. سرعت ماشین زیاد بود. «

قَالَ أَبُوهُ: «كَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟»

پدرش گفت: « الان حالش چطور است؟ »

قَالَ سَجَّادٌ: «هُوَ مَجْرُوحٌ.»

سجّاد گفت : «او زخمی است»

فِي الْيَوْمِ التَّالِيِ طَلَبَ الْمُدْرَسُ مِنْ تَلَامِيذِهِ كِتَابَةَ قَوَانِينِ الْمُرُورِ وَ رَسْمَ إِشَارَاتِ الْمُرُورِ فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ. وَ رِعَايَةَ الْأَعْمَالِ

الصَّحِيحَةَ فِي الشُّوَارِعِ وَ الطُّرُقِ.

در روز بعد، معلّم از دانش آموزانش نوشتن قوانین رانندگی و طراحی علامت های راهنمایی و رانندگی در یک روزنامه دیواری و رعایت کارهای

درست در خیابان ها و راه ها را درخواست کرد.

ثُمَّ أَخَذَ الْمُدِيرُ تَلَامِيذَ الْمَدْرَسَةِ إِلَى مَنْطَقَةِ تَعْلِيمِ الْمُرُورِ :

سپس مدیر مدرسه دانش آموزان را به پارک آموزش ترافیک برد .

وَبَعْدَ يَوْمَيْنِ جَاءَ شَرْطِيُّ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مِنْ إِدَارَةِ الْمُرُورِ لِشَرْحِ إِشَارَاتِ الْمُرُورِ وَطَلَبَ مِنْهُمْ الْعُبُورَ مِنْ مَمَرِ الْمَشَاةِ.

و بعد از دو روز، پلیسی از اداره راهنمایی و رانندگی برای توضیح علامت های راهنمایی و رانندگی به مدرسه آمد و از آنها خواست از گذرگاه عابر پیاده عبور کنند.

كَتَبَ التَّلَامِيذُ صَحِيفَةً جِدَارِيَّةً وَرَسَمُوا فِيهَا عَلَامَاتِ الْمُرُورِ وَشَرَحُوا مَعَانِيَهَا.

دانش آموزان یک روزنامه دیواری نوشتند و در آن علامت های راهنمایی و رانندگی را نقاشی کردند و معانی آنها را شرح دادند.

مَمْنُوعُ الدَّخُولِ. : ورود ممنوع

الدَّوْرَانُ عَلَى الْيَمِينِ مَمْنُوعٌ. : گردش به راست ممنوع

الدَّوْرَانُ عَلَى الْيَسَارِ مَمْنُوعٌ. : گردش به چپ ممنوع

إِشَارَةُ مُرُورِ الْمَشَاةِ: چراغ عبور عابر پیاده

مُرُورُ حَيَوَانَاتٍ أَهْلِيَّةٍ : محل عبور حیوانات اهلی

مَمَرُ الْمَشَاةِ: گذرگاه عابر پیاده

## الدرس الثالث: درس سوم

### جسر الصداقة : پل دوستي

كان حميد و سعيد أخوين. هما كانا في مزرعة قمح؛

حميد و سعيد دو برادر بودند. آنها در یک در مزرعه گندم بودند؛

في أحد الأيام وقعت عداوة بينهما و غضب الأخ الأكبر «حميد» علي الأخ الأصغر «سعيد» وقال له: أخرج من مزرعتي.

در یکی از روزها میانشان دشمنی ای افتاد و برادر بزرگتر «حمید» بر برادر کوچکتر «سعيد» خشم گرفت و به او گفت: از مزرعه ام خارج شو.

و قالت زوجة حميد لزوجة سعيد: «أخرجي من بيتنا.»

و همسر حميد به همسر سعيد گفت: «از خانه ما خارج شو.»

في صباح أحد الأيام طرّق رجلُ بابَ بيتِ حميد؛ عندما فتح حميدُ بابَ البيتِ؛

در صبح یکی از روزها مردی در خانه حميد را زد؛ وقتی که حميد در خانه را باز کرد؛

شاهدَ نجاراً؛ فسأله: ماذا تطلب مني؟

نجاری را دید و از او پرسید: از من چه می خواهی؟!

أجاب النجار: أبحثُ عن عملٍ؛ هل عندك عملٌ؟

نجار جواب داد: دنبال کاری می گردم ؛ آیا کاری داری؟



فَقَالَ حَمِيدٌ: «بِالتَّأْكِيدِ؛ عِنْدِي مُشْكِلَةٌ وَحَلُّهَا بِيَدِكَ.»

حمید گفت: البته؛ مشکلی دارم و حل آن به دست تو است.

قَالَ النَّجَّارُ: «مَا هِيَ مُشْكِلَتُكَ؟»

نجار گفت: «مشکلت چیست؟»

أَجَابَ حَمِيدٌ: «ذَلِكَ بَيْتُ جَارِي؛ هُوَ أَخِي وَ عَدُوِّي؛

حمید جواب داد: «آن خانه همسایه ام است؛ او برادرم و دشمنم است؛

أُنْظُرْ إِلَيَّ ذَلِكِ النَّهْرُ؛ هُوَ قَسَمَ الْمَزْرَعَةَ إِلَيَّ نِصْفَيْنِ بِذَلِكَ النَّهْرِ؛

به آن رودخانه نگاه کن؛ او مزرعه را با آن رودخانه به دو نیم تقسیم کرده است؛

إِنَّهُ حَفَرَ النَّهْرَ لِأَنَّهُ غَضَبَانُ عَلَيَّ. عِنْدِي أَخْشَابُ كَثِيرَةٌ فِي الْمَخْزَنِ؛ رَجَاءً، اصْنَعْ جِدَاراً خَشَبِيّاً بَيْنَنَا.

قطعا او نهر را کنده است؛ زیرا بر من خشمگین است. چوب های بسیاری در انبار دارم؛ لطفا دیواری چوبی میان ما بساز.

ثُمَّ قَالَ لِلنَّجَّارِ: «أَنَا أَذْهَبُ إِلَى السُّوقِ وَأَرْجِعُ مَسَاءً.»

سپس به نجار گفت: «من به بازار می روم و بعد از ظهر برمی گردم.»

عِنْدَمَا رَجَعَ حَمِيدٌ إِلَى مَزْرَعَتِهِ مَسَاءً تَعَجَّبَ كَثِيراً؛

هنگامی که حمید بعد از ظهر به مزرعه اش برگشت خیلی تعجب کرد؛

النَّجَّارُ مَا صَنَعَ جِدَارًا؛ بَلْ صَنَعَ جِسْرًا عَلَيَّ النَّهْرِ؛

نجار دیواری نساخت؛ بلکه پلی را روی نهر ساخت،

فَغَضِبَ حَمِيدٌ وَقَالَ لِلنَّجَّارِ: «مَاذَا فَعَلْتَ؟ لِمَ صَنَعْتَ جِسْرًا؟!»

پس حمید خشمگین شد و به نجار گفت: چه کار کرده ای؟ چرا پل ساخته ای؟!

فِي هَذَا الْوَقْتِ وَصَلَ سَعِيدٌ وَشَاهَدَ جِسْرًا فَحَسِبَ أَنَّ حَمِيدًا أَمَرَ بِصُنْعِ الْجِسْرِ؛

در این وقت سعید رسید و پلی را دید و گمان کرد که حمید به ساختن پل دستور داده است.

فَعَبَرَ الْجِسْرَ وَبَدَأَ بِالْبُكَاءِ وَقَبْلَ أَخَاهُ وَاعْتَذَرَ؛

پس، از پل عبور کرد و شروع به گریه کرد و برادرش را بوسید و عذرخواهی کرد؛

ذَهَبَ حَمِيدٌ إِلَى النَّجَّارِ وَشَكَرَهُ وَقَالَ: «أَنْتَ ضَيْفِي لثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.»

حمید به سوی نجار رفت و از او تشکر کرد و گفت: «تو برای سه روز مهمان من هستی.»

اعْتَذَرَ النَّجَّارُ وَقَالَ: «جُسُورٌ كَثِيرَةٌ بَاقِيَةٌ عَلَيَّ الذَّهَابُ لِصُنْعِهَا.»

نجار عذرخواهی کرد و گفت: پل های زیادی مانده است؛ باید برای ساختن آنها بروم.

مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ: اِثْنَانِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمَا: قَاطِعُ الرَّحِمِ وَجَارُ السَّوَاءِ.

کلام پیامبر خدا ( ص ) : دو نفر، خداوند به آنها نگاه نمی کند: برنده پیوند خویشاندی و همسایه بد.

## الدَّرْسُ الرَّابِعُ: درس چهارم

الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ : صبر، کلید رهایی از سختی است.

وَقَعَتْ هَذِهِ الْحِكَايَةُ قَبْلَ سَنَوَاتٍ بَعِيدَةٍ فِي أَحَدِ الْبِلَادِ؛

این حکایت، سالهای دور پیش از این، در یک کشور اتفاق افتاده است؛

ذَهَبَ اثْنَا عَشَرَ طَالِبًا مِنْ طُلَّابِ الْجَامِعَةِ مَعَ أَسْتَاذِهِمْ إِلَى سَفَرَةٍ عِلْمِيَّةٍ لِتَهْيِئَةِ أبحاثٍ عَنِ الْأَسْمَاكِ؛

دوازده دانشجو از دانشجویان دانشگاه همراه استادشان برای تهیه پژوهش هایی درباره ماهی ها به گردشی علمی رفتند.

كَانَتْ مِيَاهُ الْبَحْرِ هَادِئَةً؛ فَجَاءَتْ ظَهَرَ سَحَابٌ فِي السَّمَاءِ؛ ثُمَّ عَصَفَتْ رِيَّاحٌ شَدِيدَةٌ وَ صَارَ الْبَحْرُ مَوَاجًا.

آب های دریا آرام بود؛ ناگهان ابری در آسمان ظاهر شد؛ سپس بادهای شدیدی وزید و دریا طوفانی شد.

فَأَصَابَتْ سَفِينَتَهُمْ صَخْرَةٌ؛ فَخَافُوا؛ السَّفِينَةُ انْكَسَرَتْ قَلِيلًا وَلَكِنَّهَا مَا غَرِقَتْ؛

کشتی شان به تخته سنگی برخورد کرد. کشتی کمی شکست، ولی غرق نشد؛

عِنْدَمَا وَصَلُوا إِلَى جَزِيرَةٍ مَجْهُولَةٍ، فَرَحُوا كَثِيرًا وَ شَكَرُوا رَبَّهُمْ وَ نَزَلُوا فِيهَا؛

وقتی که به جزیره ای ناشناخته رسیدند، بسیار خوشحال شدند و پروردگارشان را شکر کردند و در آن پیاده شدند.

مَضَى يَوْمَانِ؛ فَمَا وَجَدُوا أَحَدًا فِي الْجَزِيرَةِ وَ مَا جَاءَ أَحَدٌ لِنَجَاتِهِمْ؛ قَالَ لَهُمُ الْأَسْتَاذُ:

دو روز گذشت و کسی را در جزیره پیدا نکردند و کسی برای نجاتشان نیامد؛ استادشان به آنها گفت:

«يَا شَبَابُ، عَلَيْكُمْ بِالْمُحَاوَلَةِ. اسْمَعُوا كَلَامِي وَاعْمَلُوا بِهِ كَأَنَّهُ مَا حَدَّثَ شَيْءٌ. عَلَيْكُمْ بِمُواصَلَةِ أَبْحَاثِكُمْ»

ای جوانان، شما باید تلاش کنید. سخنم را گوش کنید و به آن عمل کنید؛ گویا چیزی نشده است. شما باید تحقیقاتتان را ادامه دهید.

ثُمَّ قَسَمَهُمْ إِلَى أَرْبَعَةِ أَفْرَقَةٍ وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الْأَوَّلِ: «يَا طُلَّابُ، ابْحَثُوا عَنْ صَيْدٍ وَاجْمَعُوا الْخُطْبَ.»

سپس آنها را به چهار گروه تقسیم کرد و به گروه اول گفت: ای پسران دانشجو، دنبال شکاری بگردید و هیزم جمع کنید.

وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الثَّانِي: «يَا طَالِبَانِ، اجْلِبَا بَعْضَ الْأَشْيَاءِ الضَّرُورِيَّةِ مِنَ السَّفِينَةِ.»

و به گروه دوم گفت: ای دانشجوها، بعضی از اشیای ضروری را از کشتی بیاورید.

وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ: «يَا طَالِبَاتُ، أَطْبِخْنَ لَنَا طَعَامًا.»

و به تیم سوم گفت: ای دختران دانشجو، برایمان غذایی بپزید.

وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الرَّابِعِ: «يَا طَالِبَتَانِ، ابْحَثَا عَنْ مَوَادِّ غِذَائِيَّةٍ.»

و به گروه چهارم گفت: ای دانشجویان، دنبال مواد غذایی بگردید.

ثُمَّ قَالَ لِلْجَمِيعِ: «(اصْبِرُوا؛ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)»

سپس به همگی گفت: صبر کنید؛ قطعاً خدا با صبرکنندگان است.

مَضَى أَسْبُوعٌ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ نَزَلَ مَطَرٌ شَدِيدٌ وَأَصَابَتْ صَاعِقَةٌ سَفِينَتَهُمْ فَاحْتَرَقَتْ.

یک هفته گذشت. در روزی از روزها باران شدیدی بارید و صاعقه ای به کشتی آنها برخورد کرد و آتش گرفت.

قالَ الطُّلَبُ: «لَا رَجَاءَ لِنَجَاتِنَا. فَقَرَأَ السُّتَادُ هَذِهِ الْآيَةَ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا).

دانشجویا گفتند: هیچ امیدی به نجاتمان نیست. پس استاد این آیه را خواند: (ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید).

حَزَنَ الطُّلَبُ وَقَالُوا: «فَقَدْنا سَفِينَتَنَا.»

دانشجویا غمگین شدند و گفتند: «کشتیمان را از دست دادیم.»

وَبَعْدَ أَدَاءِ الصَّلَاةِ وَالِدُّعَاءِ صَرَخَ أَحَدُهُمْ بَعْتَةً:

و پس از خواندن نماز و دعا، ناگهان یکی از آنها فریاد زد.

«أَنْظُرُوا يَا زُمَلَانِي. أَنْظُرْ يَا زَمِيلَاتِي.»

ای پسران هم کلاسی ام، نگاه کنید. ای دختران هم کلاسی ام، نگاه کنید.

تِلْكَ سَفِينَةُ حَرَبِيَّةٍ تَقْتَرِبُ مِنَّا.»

آن یک کشتی جنگی است که به ما نزدیک می شود.

السَّفِينَةُ الْحَرَبِيَّةُ اقْتَرَبَتْ مِنْهُمْ وَ نَزَلَ مِنْهَا جُنُودٌ. فَرِحَ الطُّلَبُ وَ سَأَلُوا الْجُنُودَ: «كَيْفَ وَجَدْتُمْ مَكَانَنَا؟»

کشتی جنگی به آنها نزدیک شد و سربازانی از آن پیاده شدند. دانشجویان خوشحال شدند و از سربازان پرسیدند: «چگونه جای ما را پیدا کردید؟!»

أَجَابَ الْجُنُودُ: «رَأَيْنَا دُخَانًا مِنْ بَعِيدٍ. فَأَتَيْنَا وَ شَاهَدْنَاكُمْ»

سربازان جواب دادند: «دودی را از دور مشاهده کردم. سپس آمدیم و شما را دیدیم.»

## الدرس الخامس : درس پنجم

### الرجاء : امید

كَانَتْ مَجْمُوعَةٌ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ فِي غَابَةِ أُسْدٍ وَ ثَعْلَبٍ وَ ذَنْبٍ وَ غَزَالَةٍ وَ كَلْبٍ وَ....

گروهی از حیوانات در جنگلی بودند؛ شیر، روباه، گرگ، آهو، سگ و...

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ سِتَّةُ صَيَّادِينَ وَ حَفَرُوا حُفْرَةً عَمِيقَةً ثُمَّ سَتَرُوهَا لِصَيْدِ الْحَيَوَانَاتِ وَ بَيَّعَهَا لِحَدِيقَةِ الْحَيَوَانَاتِ.

در روزی از روزها، شش شکارچی آمدند و چاله عمیقی کردند سپس آن را پوشاندند، برای شکار حیوانات و فروش آنها به باغ وحش.

وَقَعَ الثَّعْلَبُ وَ الْغَزَالَةُ فِي الْحُفْرَةِ بَغْتَةً؛ فَطَلَبَا مُسَاعَدَةً؛

روباه و آهو، ناگهان در حفره افتادند و کمک خواستند.

لَكِنَّ الْحَيَوَانَاتِ هَرَبْنَ ؛ لِأَنَّهُنَّ سَمِعْنَ مِنْ بَعِيدٍ أَصْوَاتَ الصَّيَّادِينَ

ولی حیوانات فرار کردند؛ زیرا از دور صدا های شکارچیان را شنیدند.

حَاوَلَ الثَّعْلَبُ وَ الْغَزَالَةُ لِلنَّجَاةِ.

روباه و آهو برای نجات تلاش کردند.

بَعْدَ دَقَائِقٍ؛ رَجَعَتْ حَمَامَةٌ وَقَالَتْ لِلتَّلَبِّ: «لَا فَائِدَةَ لِلْمُحَاوَلَةِ. لَا تَصْعَدُ. أَنْتَ لَا تَقْدِرُ. لَقَدْ جَرَحْتَ بَدَنَكَ.»

پس از چند دقیقه، کبوتر برگشت و به روباه گفت: تلاش هیچ فایده ای ندارد. بالا نیا. تو نمی توانی. بدنت را زخمی کرده ای.

وَرَجَعَ الْكَلْبُ وَقَالَ لِلْغَزَالَةِ: «لَا رَجَاءَ لِنَجَاتِكَ. لَا تَصْعَدِي. أَنْتِ لَا تَقْدِرِينَ. لَقَدْ جَرَحْتَ بَدَنَكَ.»

سگ برگشت و به آهو گفت: امیدی به نجات تو نیست. بالا نیا. تو نمی توانی. بدنت را زخمی کرده ای.

حَاوَلَ التَّلَبُّ وَالْغَزَالَةُ الْخُرُوجَ مَرَّةً أُخْرَى وَلَكِنْ بِدُونِ فَائِدَةٍ.

روباه و آهو برای بیرون آمدن بار دیگر تلاش کردند ولی بی فایده بود.

يَبْسُتُ الْغَزَالَةُ وَبَقِيَتْ فِي مَكَانِهَا وَلَكِنَّ التَّلَبَّ حَاوَلَ كَثِيرًا.

آهو نا امید شد و در جایش ماند، ولی روباه خیلی تلاش کرد.

قَالَتْ لَهُ الْحَمَامَةُ: «أَنْتَ لَا تَقْدِرُ، لِمَ تُحَاوِلُ؟! اِقْبَلْ مَصِيرَكَ.»

کبوتر به او گفت: تو نمی توانی، چرا تلاش می کنی؟! سرنوشت خودت را بپذیر.

لَكِنَّ التَّلَبَّ خَرَجَ مِنَ الْحُفْرَةِ. فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَصَلَ هُدْهُدٌ وَقَالَ:

ولی روباه از چاله بیرون آمد. در آن هنگام هدهد رسید و گفت:

«أَنَا أَعْرِفُ هَذَا التَّلَبَّ؛ هُوَ ثَقِيلُ السَّمْعِ؛ هُوَ ظَنَّ أَنَّ الْحَمَامَةَ تُشَجِّعُهُ عَلَى الْخُرُوجِ»

من این روباه را می شناسم؛ او کم شنواست؛ او گمان کرده که کبوتر او را تشویق به بیرون آمدن می کند.



قَالَتِ الْحَيَوَانَاتُ: « نَحْنُ ظَلَمْنَا الْغَزَالَ. عَلَيْنَا بِمُسَاعَدَتِهَا .»

حيوانات گفتند: ما به آهو ستم کردیم. باید به او کمک کنیم.

قَالَتِ الْحَمَامَةُ لِلْغَزَالَةِ: «أُخْرِجِي. أَنْتِ تَقْدِرِينَ عَلَيِ الْخُرُوجِ بِسُهُولَةٍ. لَا تَيْأَسِي.»

کبوتر به آهو گفت: خارج شو. تو به آسانی می توانی خارج شوی. نا امید نشو.

حَاوَلَتِ الْغَزَالَةُ الْخُرُوجَ مَرَّةً أُخْرَى فَخَرَجَتْ وَفَرِحَتِ الْحَيَوَانَاتُ.

آهو یک بار دیگر برای خارج شدن تلاش کرد؛ پس بیرون آمد و حیوانات خوشحال شدند.

قال رسول الله من طلب شيئاً وجده، وجد، و من قرع باباً ولج ولج.

پیامبر خدا ( ص ) فرمود: هرکس چیزی بخواهد و تلاش کند، {آنرا} می یابد، و هر کس دری را بکوبد و پافشاری کند، {در آن} داخل می شود.

## الدرس السادس

### تغيير الحياة : تغيير زندگی

إبتدأ العام الدراسي الجديد و ذهب تلاميذ القرية إلى المدرسة. كانت القرية صغيرة و جميلة.

سال تحصيلي جديد آغاز شد و دانش آموزان روستا به مدرسه رفتند. روستا کوچک و زیبا بود.

دخلت المدرسة في الصف الرابع. كان الصف مزدحماً.

خانم معلم وارد کلاس چهارم شد. کلاس شلوغ بود.

قالت المدرسة للبنين: «اجلسوا علي اليمين». و قالت للبنات: «اجلسن علي اليسار». «

خانم معلم به پسرها گفت: «سمت راست بنشینید.» و به دخترها گفت: «سمت چپ بنشینید.»

هي شاهدت تلميذة راسبة باسم «سارة». رُسِبَت « سارة » عندها في السنة الماضية؛

او دانش آموزی مردود به نام ساره را دید. ساره در سال گذشته نزد او مردود شد.

فَحَزِنَتْ وَ ذَهَبَتْ لِمُشَاهَدَةِ مَلَفِهَا لِلإِطْلَاعِ عَلَي ماضِيتها.

پس ناراحت شد و برای دیدن پرونده اش بخاطر آگاه شدن بر گذشته اش رفت.

في ملف السنة الأولى: هي تلميذة جيدة جداً. تكتب واجباتها جيداً. هي نشيطة و ذكية.

در پرونده سال نخست: او دانش آموزی بسیار کوشاست. تکلیف هایش را خوب می نویسد. او فعال و زرنگ است.

وَفِي مِلَفِّ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ: هِيَ تَلْمِيزَةٌ جَيِّدَةٌ جِدًّا. لَكِنَّهَا حَزِينَةٌ. أُمُّهَا رَاقِدَةٌ فِي الْمُسْتَشْفَى.

و در پرونده سال دوم: او دانش آموزی بسیار خوب است. ولی غمگین است. مادرش در بیمارستان بستری است.

وَفِي مِلَفِّ السَّنَةِ الثَّالِثَةِ: هِيَ فَقَدَتْ وَالِدَتَهَا فِي هَذِهِ السَّنَةِ. هِيَ حَزِينَةٌ جِدًّا.

و در پرونده سال سوم: او مادرش را در این سال از دست داد. او بسیار غمگین است.

وَفِي مِلَفِّ السَّنَةِ الرَّابِعَةِ: هِيَ تَرَكَّتِ الدِّرَاسَةَ وَ لَا تُحِبُّ الْمُدْرَسَةَ وَ تَنَامُ فِي الصَّفِّ.

و در پرونده سال چهارم: او درس خواندن را رها کرد و مدرسه را دوست ندارد و در کلاس می خوابد.

الْمُدْرَسَةُ لَامَتْ نَفْسَهَا وَ غَيَّرَتْ طَرِيقَةَ تَدْرِيسِهَا.

خانم معلم خودش را سرزنش کرد و روش تدریسش را تغییر داد.

بَعْدَ مُدَّةٍ فِي حَفْلَةِ مِيلَادِ الْمُدْرَسَةِ جَلَبَ التَّلَامِيزُ هَدَايَا لَهَا وَ جَلَبَتْ سَارَةُ لِمُدْرَسَتِهَا هَدِيَّةً فِي وَرَقَةٍ صَحِيفَةٍ.

پس از مدتی دانش آموزان در جشن تولد خانم معلم برایش هدیه هایی آوردند و ساره برای خانم معلمش هدیه ای در برگه روزنامه ای آورد.

كَانَتْ الْهَدِيَّةُ زُجَاجَةً عَطْرِ أُمِّهَا، فِيهَا قَلِيلٌ مِنَ الْعَطْرِ، فَضَحِكَ التَّلَامِيزُ؛

آن هدیه شیشه عطر مادرش بود که کمی عطر در آن بود؛ پس دانش آموزان خندیدند؛

فَقَالَتِ الْمُدْرَسَةُ لِلْبَنِينَ: «لَا تَضْحَكُوا» وَ قَالَتْ لِلْبَنَاتِ: «لَا تَضْحَكُنَّ». الْمُدْرَسَةُ عَطَّرَتْ نَفْسَهَا بِذَلِكَ الْعَطْرِ.

خانم معلم به پسرها گفت: « نخندید » و به دخترها گفت: « نخندید ». خانم معلم با آن عطر به خودش عطر زد.

جاءت سارة عند مدرّستها و قالت: «رائحتك مثل رائحة أمي.»

ساره نزد معلمش آمد و گفت: «بوی تو مانند بوی مادرم است.»

شجعت المدرّسة سارة؛ فصارت تلميذة مثالية. و بعد سنوات؛ استلمت المدرّسة رسالة من سارة مكتوبة فيها:

خانم معلم ساره را تشویق کرد. پس دانش آموز موفق شد. و بعد از چند سال؛ خانم معلم نامه ای از ساره دریافت کرد که در آن نوشته شده بود:

«أنت أفضل معلّمة شاهدتها في حياتي. أنت غيرت مصيري. أنا الآن طبيبة»

«تو بهترین معلمی هستی که در زندگی ام دیده ام. تو سرنوشتم را تغییر دادی. من اکنون پزشک هستم.»

و بعد مدّة، استلمت المدرّسة رسالة أخرى من الطّبيبة سارة؛

و پس از مدّتی، خانم معلم نامه دیگری را از خانم دکتر ساره دریافت کرد؛

طلبت منها الحضور في حفلة زواجها و الجلوس في مكان أمّ العروس.

درآن از او حضور در جشن عروسی اش و نشستن در جایگاه مادر عروس را خواسته بود.

عندما حضرت مدرّستها في حفلة زواجها؛ قالت لها سارة: شكراً جزيلاً يا سيّدتى؛ أنت غيرت حياتي.

هنگامی که خانم معلم در جشن عروسی اش حاضر شد؛ ساره به او گفت: بسیار متشکرم ای خانم من! تو زندگی ام را تغییر دادی.

فقالت لها المدرّسة: «لا يا بنتي؛ أنت غيرت حياتي؛ فعرفت كيف أدرس.»

خانم معلم به او گفت: «نه ای دخترم، تو زندگی ام را تغییر دادی؛ پس یاد گرفتم که چگونه درس بدهم.»

## الدرس السابع

### ثَمَرَةُ الْجِدِّ: نَتِيجَةُ تِلَاش

كَانَ إِدِيسُونُ فِي السَّابِعَةِ مِنْ عُمْرِهِ، عِنْدَمَا عَجَزَتْ أَسْرَتُهُ عَنْ دَفْعِ نَفَقَاتِ دِرَاسَتِهِ:

ادیسون در سن هفت سالگی بود، هنگامی که خانواده اش از پرداخت هزینه های تحصیلش ناتوان شدند؛

فَطَرَدَهُ مُدِيرُ مَدْرَسَتِهِ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَقَالَ عَنْهُ: « إِنَّهُ تَلْمِيزٌ أَحْمَقُ. »

پس مدیر مدرسه اش او را از مدرسه بیرون کرد، و در باره اش گفت: « قطعاً او دانش آموزی نادان است. »

فَصَارَ بَائِعَ الْفَوَاكِهَ؛ وَلَكِنَّهُ مَا تَرَكَ الدِّرَاسَةَ؛ بَلْ دَرَسَ بِمُسَاعَدَةِ أُمِّهِ؛ هِيَ سَاعَدَتْهُ كَثِيرًا.

پس میوه فروش شد. ولی او درس خواندن را ترک نکرد؛ بلکه به کمک مادرش درس خواند. او خیلی کمکش کرد.

كَانَ إِدِيسُونُ ثَقِيلَ السَّمْعِ بِسَبَبِ حَادِثَةٍ أَوْ مَرَضٍ أَصَابَهُ أَيَّامَ الطُّفُولَةِ.

ادیسون به سبب حادثه یا بیماری ای که در دوران کودکی دچارش شده بود، کم شنوا بود.

إِدِيسُونُ أَحَبَّ الْكِيمِيَاءَ. فَصَنَعَ مُخْتَبَرًا صَغِيرًا فِي مَنْزِلِهِ

ادیسون شیمی را دوست داشت. پس آزمایشگاه کوچکی در خانه اش ساخت.

وَبَعْدَ مَدَّةٍ قَدَرٍ عَلَى شِرَاءِ بَعْضِ الْمَوَادِّ الْكِيمِيَاوِيَّةِ وَالْأَدَوَاتِ الْعِلْمِيَّةِ؛

و پس از مدتی توانست برخی مواد شیمیایی و ابزارهای علمی را بخرد.

وَبَعْدَ مُحَاوَلَاتٍ كَثِيرَةٍ صَارَ مَسْئُولاً فِي أَحَدِ الْقَطَارَاتِ

و پس از تلاش های بسیار، در یکی از قطارها مسئول شد.

وَقَدَّرَ عَلَيَّ شِرَاءَ آلَةٍ طَبَاعَةٍ وَوَضَعَهَا فِي عَرَبَةِ الْبَضَائِعِ،

و توانست یک دستگاه چاپ بخرد و آن را در واگن کالاها گذاشت،

وَفِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ عَشْرَةَ مِنْ عُمْرِهِ كَتَبَ صَحِيفَةً أُسْبُوعِيَّةً وَطَبَعَهَا فِي الْقَطَارِ.

و در سن پانزده سالگی هفته نامه ای نوشت و آن را در قطار چاپ کرد.

فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ انْكَسَرَتْ إِحْدَى زُجَاجَاتِ الْمَوَادِّ الْكِيمَاوِيَّةِ فِي الْمَطْبَعَةِ؛

در یکی از روزها یکی از شیشه های مواد شیمیایی در چاپخانه شکست؛

فَحَدَّثَ حَرِيقٌ؛ فَطَرَدَهُ رَئِيسُ الْقَطَارِ،

سپس یک آتش سوزی روی داد؛ و رئیس قطار او را بیرون کرد.

وَعِنْدَمَا أُنْقَذَ طِفْلاً مِنْ تَحْتِ الْقَطَارِ، جَعَلَهُ وَالِدُ الطِّفْلِ رَئِيساً فِي شَرِكَتِهِ.

و وقتی که کودکی را از زیر قطار نجات داد، پدر کودک او را رئیس شرکت خودش کرد.

كَانَ إِدِيسُونُ مَشْغُولاً فِي مَخْتَبَرِهِ لَيْلاً وَنَهَاراً.

ادیسون شب و روز در آزمایشگاهش مشغول بود.

هُوَ أَوَّلُ مَنْ صَنَعَ مُخْتَبَرًا لِلْبَحْثِ الصَّنَاعِيَّةِ.

او نخستین کسی بود که آزمایشگاهی برای پژوهش های صنعتی ساخت.

اخْتَرَعَ وَكَمَّلَ إِدِيسُونُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ اخْتِرَاعٍ مُهِمٍّ؛

ادیسون بیشتر از هزار اختراع مهم را اختراع و تکمیل کرد.

مِنْهَا الْمِصْبَاحُ الْكَهْرَبَائِيُّ وَالْمُسْجَلُ وَالصُّورُ الْمُتَحَرِّكَةُ وَآلَةُ السِّينِمَا وَبَطَّارِيَةُ السَّيَّارَةِ

از جمله چراغ برق، دستگاه ضبط صوت، عکس های متحرک، دستگاه سینما و باتری خودرو.

إِنَّهُ قَدَّرَ عَلَيَّ تَأْسِيسَ أَوَّلِ شَرِكَةٍ لِتَوْزِيعِ الطَّاقَةِ الْكَهْرَبَائِيَّةِ.

قطعا او توانست اولین شرکت توزیع انرژی برق را تأسیس کند.

وَ الطَّاقَةُ الْكَهْرَبَائِيَّةُ فِي هَذَا الْعَصْرِ سَبَبٌ رَئِيسِيٌّ لَتَقَدُّمِ الصَّنَاعَاتِ الْجَدِيدَةِ.

و انرژی برق در این روزگار، دلیل اصلی پیشرفت صنایع جدید بوده است.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا) الْكَهْفُ ۳۰

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، قطعا ما پاداش کسی را که کار نیکو انجام دهد، تباه نمی کنیم.



## الدرس الثامن

### حولَ بَيْنِ الزَّائِرِ وَ سَلِّقِ سَيَّارَةَ الْأَجْرَةِ : گفتگوی بین زائر و راننده تاکسی

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ

عَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟

سلام بر شما

درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد. کجا می روید؟

نَذْهَبُ إِلَى مُتَحَفِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ

أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكُمْ. تَفَضَّلُوا. اِرْكَبُوا.

به موزه مکه مکرمه می رویم.

خوش آمدید . بفرمایید . سوار شوید.

كَمْ رِيالًا تَأْخُذُ مِنَّا؟

أَرْبَعِينَ رِيالًا.

چند ریال از ما می گیری؟

چهل ریال

الْأَجْرَةُ غَالِيَةٌ. نَحْنُ ثَلَاثَةُ أَشْخَاصٍ

عَفْوًا؛ ثَلَاثُونَ رِيالًا. لِكُلِّ زَائِرٍ عَشْرَةُ رِيالَاتٍ.

کرایه گران است . ما سه نفریم .

بیخشید؛ سی ریال . برای هر زائر ده ریال .

هَلْ تَقْبَلُ النُّقُودَ الْإِيرَانِيَّةَ؟

نَعَمْ. لَا بَأْسَ. يَا شَبَابُ، هَلْ أَنْتُمْ إِيرَانِيُونَ؟

آیا پول ایرانی قبول می کنی؟

بله؛ اشکالی ندارد. ای جوانان ، آیا شما ایرانی هستید؟

نَعَمْ وَ مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟

أَنَا بَاكِسْتَانِيٌّ وَ أَشْتَعَلُ هُنَا. فِي وَطَنِي كُنْتُ أَشْتَعَلُ فِي الْمَزْرَعَةِ.

بله و تو اهل کجا هستی؟

من پاکستانی هستم و اینجا کار می کنم .در کشورم در مزرعه کار می کردم.

@alarabi\_alamdar

آموزش عربی علمدار

أَرَأَيْتَ الْمُتَحَفَ حَتَّى الْآنَ؟

لا؛ مَا رَأَيْتُهُ. مَا كَانَتْ عِنْدِي فُرْصَةٌ.

آیا تا حالا موزه را دیده ای؟

نه؛ ندیده ام، فرصت نداشته ام.

لِمَاذَا مَا ذَهَبْتَ إِلَى هُنَاكَ؟!

لَأَنِّي أَشْتَغِلُ مِنَ الصَّبَاحِ حَتَّى الْمَسَاءِ.

چرا به آنجا نرفته ای؟

زیرا من از صبح تا شب کار می کنم.

عَفْوَاً. كَمْ السَّاعَةُ؟

الْعَاشِرَةُ تَمَاماً

بیخشید. ساعت چند است؟

ده تمام..

تَعَالَ مَعَنَا. ثُمَّ نَرْجِعْ مَعاً؛ هَلْ تَقْبَلُ؟

لا؛ لَا أَقْدِرُ. شُكْراً جَزِیْلاً. نَهْ

همراه ما بیا . سپس باهم برمی گردیم. آیا می پذیری؟

نه ؛ نمی توانم .بسیار سپاسگزارم.

## حَوْلَ بَيْنَ الزَّائِرِ وَ دَلِيلِ الْمُتَحَفِ :گفت و گویی میان زائر و راهنمای موزه

ماذا في هذا المتحف؟

الآثار التاريخية للحرمين الشريفين

در این موزه چه چیزی هست؟

آثار تاریخی حرمین شریفین. ( مسجد الحرام و مسجد النبی )

ما ذلك العمود؟

العمود الخشبي للعبة

آن ستون چیست؟

ستون چوبی کعبه.

وَمَا هَذِهِ الْأَثَارُ؟      بَابُ الْمَنَبَرِ الْقَدِيمِ لِلْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ؛ أَثَارُ يَثْرُ زَمَزَمَ؛ صُورُ الْحَرَمَيْنِ وَ مَقْبَرَةُ الْبَقِيعِ؛ وَ أَثَارُ جَمِيلَةُ أُخْرَى.

و این آثار چیست؟      در منبر قدیمی مسجد نبوی؛ آثار چاه زمزم؛ عکس های دو حرم و قبرستان بقیع ؛ و آثار زیبایی دیگر.

أَشْكُرُكَ عَلَي تَوْضِيحَاتِكَ الْمُفِيدَةِ      لَا شُكْرَ عَلَي الْوَاجِبِ.

از تو بخاطر توضیحات مفیدت سپاسگزارم.      تشکر لازم نیست. ( انجام وظیفه است. )

## الدرس التاسع

### نصوص حول الصّحة : متن هايي در مورد سلامتي

أفضلُ الألوان : بهترین رنگ ها

بَعْضُ النَّاسِ يَظُنُّونَ أَنَّ الْأَلْوَانَ لِلتَّلْوِينِ أَوْ لِلرَّسْمِ أَوْ لِلتَّزْيِينِ فَقَطْ

برخی از مردم گمان می کنند که رنگ ها فقط برای رنگ آمیزی یا نقاشی کردن یا تزین هستند.

وَلَكِنْ هَلْ سَأَلْنَا أَنْفُسَنَا يَوْمًا: « هَلْ يُمَكِّنُ مُعَالَجَةُ الْأَمْرَاضِ بِالْأَلْوَانِ؟ مَا هُوَ تَأْثِيرُ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ؟ »

ولی آیا روزی از خودمان پرسیده ایم: آیا درمان بیماری ها با رنگ ها ممکن است؟ تأثیر رنگ های مختلف چیست؟

يَعْتَقِدُ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ أَنَّ لِلْأَلْوَانِ تَأْثِيرًا عَلَيْنَا

برخی از دانشمندان معتقدند که رنگ ها بر ما تأثیر دارند.

إِنَّ أَحَبَّ الْأَلْوَانِ إِلَى الْعَيْنِ، الْأَلْوَانُ الطَّبِيعِيَّةُ الَّتِي نَشَاهِدُهَا حَوْلَنَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

قطعاً محبوب ترین رنگ ها برای چشم، رنگ های طبیعی ای است که شب و روز آنها را در اطراف خودمان می بینیم.

وَهِيَ اللَّوْنُ الْأَخْضَرُ وَ اللَّوْنُ الْأَزْرَقُ السَّمَائِيُّ ثُمَّ اللَّوْنُ الْأَصْفَرُ مِثْلُ لَوْنِ بَعْضِ أَوْرَاقِ الْخَرِيفِ

که آنها عبارت اند از: رنگ سبز و رنگ آبی آسمانی سپس رنگ زرد، مانند رنگ بعضی برگ های پاییز.

أَمَّا النَّورُ الْحَمَرُ فَتَشْعُرُ بِالتَّعَبِ عِنْدَمَا نَنْظُرُ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ يُحَرِّكُ الْأَعْصَابَ

اما رنگ قرمز، وقتی به آن نگاه می کنیم احساس خستگی می کنیم؛ زیرا آن اعصاب را تحریک می کند.

فَقَانُونُ الْمُرُورِ يَسْتَخْدِمُهُ فِي الْأَمَاكِنِ الَّتِي بِحَاجَةٍ إِلَيْهَا الْإِتِّبَاهُ كِإِشَارَاتِ الْمُرُورِ؛

قانون راهنمایی و رانندگی در جاهایی که نیاز به توجه دارد، آن را به کار می گیرد؛ مانند علامت های راهنمایی و رانندگی

أَمَّا عُرْفُ النَّوْمِ فَالْأَفْضَلُ فِيهَا اسْتِخْدَامُ الْأَلْوَانِ الْمُهِدِّئَةِ لِلْأَعْصَابِ كَاللَّوْنِ الْبَيْنَفَسِيِّ.

اما اتاق های خواب بهتر است که در آن رنگ های آرام بخش اعصاب مثل رنگ بنفش به کار گرفته شود.

فیتامین A: ویتامین آ:

مِنْ فَوَائِدِ فِيتامين «A» زيادة وزن الأطفال

از فایده های ویتامین آ ، افزایش وزن کودکان است

وَ هُوَ مُفِيدٌ لِلْعَيْنِ وَ كَانَ الطَّيَّارُونَ فِي الْحَرْبِ الْعَالَمِيَّةِ الثَّانِيَةِ يَتَنَاوَلُونَهُ قَبْلَ ابْتِدَاءِ الْغَارَاتِ اللَّيْلِيَّةِ

این ویتامین برای چشم سودمند است و خلبان ها در جنگ جهانی دوم پیش از آغاز حملات شبانه، آن را می خوردند.

وَ هَذَا الْفِيتَامِينُ مَوْجُودٌ فِي النَّبَاتَاتِ وَ الْفَوَاكِهِ بِاللَّوْنِ الْأَصْفَرِ كَالْمِشْمِشِ وَ الْجَزَرِ وَ قِشْرِ الْبُرْتُقَالِ.

و این ویتامین در گیاهان و میوه های به رنگ زرد مانند زردآلو، هویج و پوست پرتقال موجود است.

فیتامین C : ویتامین ث

يُوجَدُ هَذَا الْفَيْتَامِينُ فِي الْحَلِيبِ الطَّازِجِ، وَلَكِنَّهُ لَا يُوْجَدُ فِي الْحَلِيبِ الْمَجْفَفِ

این ویتامین در شیر تازه وجود دارد ، ولی در شیر خشک وجود ندارد .

وَالْأَطْفَالُ الَّذِينَ يَتَنَاوَلُونَهُ وَحْدَهُ، فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ يَحْدُثُ لَهُمْ ضَعْفٌ فِي السَّاقَيْنِ

و کودکانی که تنها آن را می خورند بیشتر اوقات برایشان ضعف دو ساق پا پیش می آید.

وَيُمْكِنُ تَعْوِضُ هَذَا النِّقْصِ فِي التَّغْذِيَةِ بِتَنَاوُلِ عَصِيرِ اللَّيْمُونِ أَوْ عَصِيرِ الْبُتْقَالِ.

و جبران این کمبود در تغذیه، با خوردن آب لیمو یا آب پرتقال امکان پذیر است.

## الدرس العاشر

### رسالة شهيد سلیماني : نامه ي شهيد سلیماني

كتب الشهيد الحاج قاسم سلیماني رسالة لصاحب المنزل الذي استخدمه كمقر له خلال عمليات تحرير البوكمال في سورية، يظهر فيها تواضعه و التزامه بالحق.

شهيد حاج قاسم سلیماني به صاحب خانه ای که آنرا بعنوان قرارگاه خود در طول عملیات آزاد سازی بوكمال در سوریه به کار گرفته بود، نامه ای نوشت که تواضعش و پابندی او به حق در آن آشکار می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشنده مهربان

من قاسم سلیماني إلى العائلة العزیزة و المحترمة. السلامُ علیکم.

از قاسم سلیماني به خانواده ی عزیز و گرامی، سلام بر شما

إنکم تعرفونی حقاً. نحن المجاهدين ساعدنا المسلمين من أهل السنة في جميع العالم .

قطعا شما مرا می شناسید؛ ما رزمندگان، مسلمانان اهل سنت را در همه ی جهان کمک کرده ایم.

نحن شیعة و يمكن القول بأننا من أهل السنة ؛

ما شیعه هستیم و می توان گفت که ما از اهل سنت { نیز } هستیم،



لأننا نسير على سنة رسول الله ( ص ) وَ نَعْمَلُ بِهَا

زیرا ما بر سنت پیامبر خدا ( ص ) حرکت می کنیم و به آن عمل می کنیم.

و أنتم شیعۃ لأنکم تحبون أهل البيت (ع)

و شما شیعه هستید، زیرا شما اهل بیت ( ع ) را دوست دارید.

لقد عرفت من خلال وجود كتاب القرآن الكريم و صحيح البخاري و الكتب الأخرى في بيتكم أنكم متدينون ؛

از طریق وجود کتاب قرآن کریم و صحیح بخاری و کتابهای دیگر در خانه شما، فهمیدم که شما قطعاً متدین هستید.

لهذا أطلب منكم شيئين

بنابراین از شما دو چیز می خواهم:

الاول : ارجو منكم المَعذرة؛ لأننا جعلنا بيتكم مقرا لنا دون إذنتكم.

اول : از شما معذرت می خواهم؛ زیرا ما خانه ی شما را بدون اجازه ی شما بعنوان قرارگاهی برای خودمان قرار دادیم.

الثاني: أرجو منكم طلب الضرر الذي لحق ببيتكم.

دوم: از شما می خواهم آسیبی را که به منزلتان رسیده، درخواست کنید.

فَنَحْنُ مُسْتَعِدُّونَ لِدَفْعِ الثَّمَنِ.

و ما آماده ی پرداخت بها هستیم.

نَحْنُ صَلَّيْنَا فِي بَيْتِكُمْ. وَ صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ وَ أَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لَكُمْ

ما در خانه ی شما نماز خواندیم. و من دو رکعت نماز خواندم و ثواب آنرا به شما هدیه کردم.

و طَلَبْتُ مِنَ اللَّهِ حُسْنَ الْعَاقِبَةِ لَكُمْ.

و از خداوند برای شما عاقبت بخیری را درخواست کردم.

نحن محتاجون إلى دعائكم

ما محتاج به دعای شما هستیم.

رَجَاءً، أَطْلُبُوا مِنِّي تَمَنَ الْأَضْرَارِ، فَهَذَا رَقْمٌ هَاتِفِي فِي إِيْرَانِ،

لطفا از من بھای خسارتهای را بخواهید، پس این شماره تلفن من در ایران است،

أَرْجُو مِنْكُمْ الْإِتِّصَالَ بِي، وَ أَنَا مُسْتَعِدٌّ لِأَيِّ شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ.

از شما می خواهم که با من تماس بگیرید ، و من آماده ی هر چیزی که شما بخواهید، هستم .

رَقْمُ الْهَاتِفِ : ..... ۰۰۹۸۹۱۳

شماره تلفن : ..... ۰۰۹۸۹۱۳

إِبْنُكُمْ أَوْ أَخُوكُمْ : سُلَيْمَانِي.

پسران یا برادران: سلیمانی